

افغانستان - کشور «کثیر القومی»، نه «کثیر الملیتی» بخش اول

با طرح مجدد بحث «فدرالیسم» در کشور یکی از مقالات خود را که نژده سال قبل تحت عنوان «فدرالیسم در افغانستان» نوشته بودم، جهت معلومات مزید هموطنان عزیز از آرشیف بیرون و جهت نشر به پورتال وزین افغان جرمن آنلاين ارسال کردم که در دو قسمت طی چند روز گذشته به نشر رسید. در قسمت اول زیر عنوان فرعی «چرا فدرالیسم؟» دلایل یک تعداد حامیان و طرفداران نظام فدرالی را در کشور تحت شماره های ۱ الی ۱۰ با اختصار بین ناخنک درج و عیناً از مقالات شان منتشره هفته نامه امید اقتباس کرده بودم که در فقره ۱ آمده بود: «افغانستان یک کشور کثیر الملیتی است!!...». هموطن عزیز و گرامی جناب عبدالمجید سالم طی یک تبصره کوتاه در ستون نظر خواهی فکر کرده اند که این عبارت از من است و به شرحی مطالبی برای تردید این ادعا پرداخته اند. خدمت شان باید عرض شود که در آغاز و انجام فقرات ده گانه به صراحت نوشته ام که: «آنچه تاحال گفته شد، نمونه های بارزی از نوشته های یک تعداد هموطنان است که به منظور دفاع و حمایت از نظام فدرالی در کشور ارائه نموده اند...». برای رفع این اشتباه و نیز باز هم به مقصد توضیح مزید ناگزیر هستم بار دیگر به آرشیف مقالات دو دهه قبل رفته، یک نوشته دیگر خود را که در شماره ۲۸ مورخ اکتوبر - نوامبر ۱۹۹۲ (صفحه ۳۶ الی ۴۲) مجله آئینه افغانستان تحت عنوان «طرح مسئله ملیت ها» به نشر رسیده بود، به پورتال عزیز گسیل دارم تا خوانندگان محترم از نظر من در زمینه آگاهی یابند:

طرح مسئله ملیت ها

(محتوای این مقاله انعکاس دهنده شرایط بیست سال قبل است که باید خواننده آنرا در نظر گیرد)

در این اواخر بعضی از جناحهای سیاسی کشور با شدت تمام از دو اصطلاح صحبت میدارند: یکی «ملیتهای» و دیگر «فدرالی». بزم آنها افغانستان یک کشور «کثیر الملیتی» است که در اثر وجود «سیاست های دورن ملیتی؟» «توطئه بزرگ؟» براه انداخته شده است. بنابراین بمقابل کسانی که از «واقعیت وجود ملیتهای» انکار میکنند، باید به «مبارزه بی امان» پرداخت و تأکید میکنند که «تنها راه جلوگیری از انارشی در افغانستان ایجاد سیستم فدرالی است». قبل از بحث درباره سیستم فدرالی که اکنون بازار نظر خواهی ها درباره آن بسیار گرم و داغ میباشد، لازم است تا نخست مسئله «ملیتهای» را بحیث مسقط الراس موضوع مورد بررسی همه جانبه قرار داد تا دیده شود که کاربرد اصطلاح «ملیتهای» تا کدام حد و چگونه با موازات مفهوم «ملت واحد» سازگار است و چگونه بر وحدت ملی اثر میگذارد؟ آیا واقعاً این ماتم با این اوایل می ارزد و یا اینکه طرح مسئله ملیتها اساساً روکش اهداف سیاسی دیگر میباشد؟

اصطلاح «ملیت ها» :

اصطلاح ملیتها با آغاز نفوذ شوروی (سابق) از طریق ادبیات خلقی (کمونیستی) خاصاً در دو دهه اخیر به تدریج به حیث یک مفهوم خاص در قاموس اصطلاحات سیاسی روزمره در بین هموطنان ما معمول گردیده است. بسیاری از نویسندگان و شخصیت های سیاسی اکنون این اصطلاح را گاهی به تنهایی و گاهی همردیف و توأم با «اقوام» بکار میبرند. با استفسار از بعضی ها چنین استنباط شده که «ملیت ها» را مرادف با «مردم دارای زبان و فرهنگ خاص» میدانند و این همان تفسیری است که در ادبیات خلقیها (ادبیات معموله کمونیستی) برای مفهوم ملیتها داده شده است. آنهاییکه آگاهانه مسئله ملیت ها را بزم فوق مطرح میسازند، اهداف سیاسی را پیروی مینمایند و کسانی که این اصطلاح را بدون در نظر داشت هدف سیاسی خاص محض از روی تقلید و یا کم دقتی و حتی بعضاً کم دانشی بکار میبرند، هرگاه در باریکی مفهوم آن وارد شوند، به یقین که استعمال آنرا بر خود و دیگران نفي خواهند کرد. اصطلاح ملیتها حتی در بیانه های رسمی شخصیت های ممثل دولت اسلامی افغانستان نیز به مشاهده میرسد، مثلاً جناب حضرت صبغت الله مجددی در بیانیه مورخ ۲۸ جون ۱۹۹۲ خویش در محفل انتقال قدرت فرمودند: «در چنین شرایط دشوار و وضع بحرانی با تمام نیرو و همکاری برادران مخلص از جمله اعضای محترم شورای جهادی سعی و تلاش نمودم تا فضای اخوت و اعتماد را در میان اقوام و ملیتهای کشور که شدیداً تخریب گردیده بود، دوباره احیا نمایم...»، همچنان در متن بیانیه رسمی جناب استاد ربانی که در حقیقت مشی حکومت اسلامی افغانستان را بیان فرموده اند، چندین جای از حقوق ملیت ها صحبت بعمل آمده است. هکذا در مرانامه جنبش ملی - اسلامی، افغانستان به حیث یک کشور «کثیر الملیتی» شناخته شده و در بیانیه افتتاحیه آقای دوستم در طول چند سطر معدود بیش از هفت بار اصطلاح «ملیتهای» بکار رفته است. حزب وحدت طرفدار ایران نیز از مفکوره «ملیتهای» قاطعانه جانبداری میکند

دیوانو شمیره: له ۱ تر 4

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکاري ته راوبولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادښت: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

و هم در بعضی از نشرات افغانی در داخل و خارج کشور این اصطلاح گاهی به تنهایی و گاهی در جوار «اقوام» به نظر میرسد که تواتر استعمال آن شاهد کاربرد آگاهانه این اصطلاح به حیث یک مفهوم سیاسی خاص است. بهر صورت برای آنکه از تعمیم و ترویج اصطلاح «ملیتها» بطور تقلیدی و ناآگاه جلوگیری بعمل آید و یا کسانی که آگاهانه آنرا استعمال مینمایند، باید شنونده و خواننده بدانند که مقصد از آن چیست، بناً لازم دیده شد نخست به توضیح و تعریف ملت و همچنان مفهوم «ملیت» پرداخته شود.

مفهوم ملت و ملیت :

در باره ملت تعریف های زیاد وجود دارد که اغلب آنها با تکامل تاریخی ملتها برطبق شرایط عصر و زمان تدریجاً تکامل کرده است. عام ترین و معمول ترین تعریف در مورد ملت اینست که : ملت مجموعه ای مشخص از افرادیست که دارای اهداف و آمال مشترک، مسؤلیت ها و منافع مشترک بوده و بصورت متداوم در یک سرزمین مشخص زیر یک نام زندگی میکنند (عناصر اخیر الذکر شامل محتوای هویت ملی میباشد). در اینجا وجود سلطه ملی که آنرا حاکمیت ملی نیز گویند، ملتها را به ملت های آزاد و ملتهای غیر آزاد تقسیم میکنند.

در طول مدت تکامل ملتها، عناصر متفاوت محور همبستگی را میان مجموع افراد یک سرزمین بنام یک ملت به وجود آورده است، از جمله زبان، نژاد، دین، مذهب، قومیت، سیاست و غیره. آنچه جوامع و ملل امروزی را از گذشته متمایز میسازد، آنست که در شکل و تکامل ملل جدید، عناصر فوق الذکر نقش خود را تدریجاً از دست داده و بنابراین سواى تعریف ها قرار گرفته اند، زیرا اکنون مللی را می نگریم که با وجود زبانهای مختلف، نژادهای مختلف، اقوام مختلف، ادیان و مذاهب مختلف، به حیث یک ملت واحد تبارز نموده و هویت ملی خود را ثبت نموده اند. به عبارت دیگر: اقدامات عملی و نظری که به منظور نیل به اهداف و آمال مشترک، رسیدگی به مسؤلیت های مشترک و تأمین منافع مشترک صورت میگیرد، افراد مقیم یک سرزمین را (با وجود تفاوت های زبانی، قومی، نژادی، دینی و مذهبی) به حیث یک ملت واحد دور یک محور همبسته و متحد نگه میدارد و زندگی فردی و جمعی ایشان را تنظیم میکند. این احساس اتحاد و همبستگی ملت را بدور یک محور مشترک «وحدت ملی» می نامند. از اینجاست که استحکام وحدت ملی یک پدیده حیاتی در موجودیت ملتها محسوب میشود. ثبات و قدرت ملت در قدم اول مستقیماً متناسب به اندازه استحکام وحدت و همبستگی ملی آنست. هرگاه احساس ناشی از وحدت ملی از بین برود، شیرازه های موجودیت ملت از هم می پاشد و ملت محکوم به انقراض میگردد.

در تاریخ تمدن اسلام تازمانیکه خلافت اسلامی بطور موروثی معمول و مستقر بود، استعمال کلمه ملت بزعم امروز رواج نداشت، بلکه از «امت مسلمه» صحبت میشد. تا آن زمان از یکطرف دولتهای ملی به شکل امروزی شکل نکرده بود و از طرف دیگر مسلمانان جهان باوجود داشتن زبان، نژاد و قومیت های مختلف در تحت یک ادار الخلافه اسلامی (اعم از خلافت بنی امیه، بنی عباس و آخرین آنها خلافت عثمانی) خود را مربوط به «امت مسلمه» میدانستند. به عبارت دیگر تنها دین اسلام محور مشترک آنها بود و سائر ارزشها که در حیات امروزی ملل جدید نقش بارز و اساسی دارد، در آن زمان ارزش ثانوی داشت. بعد از سقوط و اضمحلال خلافت اسلامی در دهه دوم قرن بیست و با تحولات جدیدیکه در صحنه جهانی به ارتباط جنبشهای استقلال طلبی از یوغ استعمار از جمله در ممالک اسلامی به وجود آمد، روحیهء شکل ملت ها و نظامهای ملی برضد استعمار و نهضت های جدید دیموکراسی در ممالک اسلامی قدم بقدم رو به گسترش و توسعه گذاشت. با این تحول در جهان اسلام مفهوم «ملت» نیز جانشین مفهوم «امت مسلمه» گردید. بسا نهضت های اسلامی معاصر از جمله طرفداران جریان اخوان المسلمین و پیروان خط امام با این مفکوره که «اسلام سرحد نمی شناسد»، با تبارز مفکوره ملت و ملیگرایی بطور عموم موافق نیستند و تنها از موجودیت «ملت ابراهیم» صحبت مینمایند، درحالیکه مفهوم ملت بزعم جدید با مفاهیم قبلی فرق داشته و اکنون یک پدیده ضروری جهان بوده و هرگز حدود را برای اسلام تعیین نمیکند، بلکه شامل حال هریک از کشورهای اسلامی نیز میگردد (بحث در این باره از موضوع اصلی خارج بوده ایجاب تحقیق مستقل را مینماید).

اصطلاح ملیت از نظر لغوی در حقیقت وجه نسبتی ملت یعنی مربوطیت و منسوبیت افراد را به ملت متعلقه بیان میکند، مثلاً می پرسند ملیت شما چیست؟ گفته میشود: افغان، ایرانی، ترک و غیره. هرگاه به زعم ناقص، مفهوم «ملیت» را به حیث «مردم دارای خصوصیات فرهنگی، زبانی و یا مذهبی بخصوص» مرادف با مفهوم «ملت» بکار بریم، در آن صورت در حدود سیاسی یک کشور، صحبت از ملیتها چنین معنی میدهد که در آنجا وحدت ملی در چوکات یک ملت واحد وجود ندارد یعنی آن کشور متشکل از ملت های مختلف است که هریک دارای آرزوها، آمال، مسؤلیتها و منافع متمایز از هم بوده و فقط روی اهداف خاص باهم به اشتراک مساعی پرداخته اند. اتحاد جماهیر اشتراکیه شوروی (سابق) یکی از مثالهای خاص یک کشور کثیرالملیتی است، آنهم روی دو ملحوظ ذیل:

۱ - ملحوظ ایدولوژیکی: جانبداری تیوریک از مفکوره بین المللیت یا (انترناسیونالیزم) که هدف آن گسترش و نفوذ کمونیزم در جهان بود، موجب گردید تا ایدولوژی مارکسیزم - لینینیزم منطقاً با مفکوره ملت واحد و بدینوسیله با گرایش های ملی در تناقض قرار گیرد. از آنرو بجای آنکه از ملت شوروی صحبت شود، از ملیت های متشکله در شوروی

صحبت می شد تا بدانوسیله مفکوره بین المللیت را به اساس تیوری مارکسیزم - لیننیزم حتی در داخل ساختمان سیاسی شوروی متبازل سازند و در اثر آن به سهولت بتوانند زمینه انضمام سائر ملت ها را در این ساختمان به منظور تحقق بخشیدن اصل بین المللیت در عمل فراهم سازند.

۲ - ملحوظ تاکتیکی: با ابداع اصطلاح ملیت ها به حیث «مردم دارای فرهنگ و زبان خاص» در داخل شوروی هدف اساسی آن بود تا بر خواسته های ملیگرایانه ملت های اسبق که با فشار در چوکات اتحاد جماهیر اشتراکیه شوروی قرار گرفته بودند، سرپوش بگذارند و جوش درونی آنها را از نظر پنهان دارند، تا بدانوسیله مقاومت های ملیگرائی را در آن سرزمین ها از درون خفه و سرکوب سازند و همه را در چارچوب اصل بین المللیت بدور محور مشترک حزب مارکسیزم - لیننیزم بکشانند. روی همین ملحوظ بود که در ادبیات معموله کمونیستی، بجای اصطلاح ملت که عملاً مفهوم ملت واحد را افاده میکند، اصطلاح ناقص «ملیتها» بکار رفت و همچنان بجای کلمه «مردم» اصطلاح ناقص «خلق» معمول گردید.

هدف کمونیستها در اشاعه مفکوره «ملیتها» در افغانستان:

دراغانستان این هدف بیشتر تاکتیکی بود تا ایدولوژیک، زیرا سیاست نفوذگرائی و توسعه جوئی شوروی در کشورهای جهان سوم خاصاً ممالک اسلامی بر این تاکتیک استوار بود که در قدم اول باید آنها ساختمانهای عیار و مستحکم قدیمی و عنعنوی جامعه را تخریب نمایند تا بجای آن زمینه پخش و قبول مفکوره های جدید حزبی خود را مساعد سازند. در افغانستان به حیث یک کشور اسلامی و عنعنوی دارای حساسیت های بارز در مقابل نفوذ خارجی ممکن نبود که افکار کمونیستی و عقاید الحادی جای پا پیدا کند، مگر آنکه ساختمانهای فکری و اجتماعی متکی به اسلام و عنعنه افغانی نخست تضعیف و تخریب شود و در عین زمان وحدت ملی و احساس وطندوستی و گرایش های ملی که به حیث یک سد پایدار در مقابل نفوذ اجنبی ایستاده بود، از هم پاشیده شود.

شوروی در راه نیل با این هدف در افغانستان طی سالهای متمادی قبل از کودتای ثوراز یک سیاست دوتیغه کار گرفت، یعنی از یکطرف با حمایت از قضیه پشتونستان میلان حکومت را به سمت خاص زبانی و قومی کشانید و از طرف دیگر مردم را در مقابل حکومت زیر عنوان خواسته های مترقی و مردمی تحریک نمود، تا آنجا که فاصله بین مردم و حکومت را عمیق تر و بزرگتر ساخت. تبلیغات دوامدار و زهرآگین به منظور تضعیف افکار عنعنوی و اسلامی، خاصاً در نسل جوان به نفع ایدولوژی کمونیستی تحت نام عقاید «مترقی» و در عین زمان نفوذ روزافزون عمال مربوطه در کدرهای حکومتی و دامن زدن فساد در دستگاه حکومت همه وسیله شدند تا بین حکومت و مردم بخصوص نسل جوان فاصله ایجاد شود.

طرح مسئله ملیتها یکی از این تاکتیک ها بود تا وحدت را در کشور ضعیف سازد و علایق قومی و زبانی و منطوقی خاص را تحریک نماید و بدانوسیله اقوام را بجان هم و در مجموع دست همه را به گریبان حکومت اندازد. تشکیل جناح های خلق و پرچم و ستم که هر سه مربوط خط مسکو بودند، روی همین هدف استوار بود، چنانکه در تشکیل جناح خلق مسئله پشتو و مناطق پشتو زبان به سطح دهات و قراء مطرح بود، درحالیکه در جناح پرچم زبان دری و مردم شهری نزدیک با دستگاه حکومت و درجناح ستم حلقه های دری زبان به سطح ولایات (خاصاً ولایتیکه در آن ترکیب خاص قومی و زبانی دیده میشد) مورد نظر قرار گرفت.

پس از کودتای منحوس ثور قدرت بدست اجیران روس افتاد و ایشان چنان می پنداشتند که گوئی با خلاهای که بین حکومت و مردم در طول زمان پدید آورده بودند، مردم از کودتای ثور استقبال شایان خواهند کرد، ولی بزودی پی بردند که صف ملت در مقابل آنها واحد و متحد است و نفوذ در آن آسان نیست. از آنرو با شدت بیشتر مسئله ملیتها را بنام دفاع از «حقوق اقلیت های محروم» دامن زدند و به شکستادن اتحاد اقوام و تفرقه اندازی میان آنها به شدت آغاز کردند. هر قدر حکومت دست نشانده احساس ضعف بیشتر میکرد، به همان اندازه در تفرقه اندازی اقوام و جدائی شان جدی تر می گردید. حکومت خلقی و پرچمی در طول چهارده سال مصرانه تلاش کردند تا مقاومت های جهادی را از طریق ایجاد رخنه های قومی، زبانی و مذهبی به بن بست بکشانند و یکی را به مقابل دیگر استعمال نمایند. چنانچه حکومت مذکور حتی در میان مجاهدین رخنه و نفوذ کرد و یک تعداد عناصر سست و استفاده جو را با پول و سلاح به جانب خود کشانید. خاصاً هنگامیکه عساکر شوروی مجبور به ترک افغانستان گردید، با اعطای سلاح، مهمات و پول فراوان به حکومت کابل هدایت داد تا نقاط ستراتیژیک را که قبلاً توسط روسها اداره می شد، بدست قوه های ملیشه قومی بسپارد تا از یکطرف از این قوه ها به نفع تداوم رژیم کمونیستی کابل استفاده بعمل آید و از طرف دیگر در صورت انقراض رژیم اقوام را بنام ملیتها از نظر نظامی تجهیز و تسلیح نمایند تا با ایجاد تفرقه و جنگ داخلی، فضای آینده کشور را مغشوش سازند، چنانچه همین کار اکنون بر طبق پلان قبلی هنوز هم پیش میرود.

طرح مسئله «ملیتها» در قبال حوادث اخیر:

چهارده سال حکومت تحمیلی خلقی و پرچمی و ۹ سال اقامت قوای سرخ شوروی در کشور، تفرقه، جنگ و انارشی را چنان تقویه کرد که رژیم کابل را در بند گسترده خود آنها انداخت و مثل کرم پيله محصور به غوزه خودش ساخت تا آنکه سقوط نمود. جانشین شدن حکومت اسلامی باعقد ه های قدرت طلبی اعم از قدرتمندان تنظیمی و جهادی و

قدرتمندان زمان خلقی و پرچمی که بعداً به لباس مجاهد آراسته شدند و همه تا گلو مسلح بودند، به سرعت غیرقابل تصور تفکیک دوجناح کلی را که اساساً در محور زبانی و قومی می چرخید، در تقسیم قدرت به وضاحت محسوس ساخت: یکی جناح پشتون (مشمول بر حزب اسلامی حکمتیار و مؤتلفین خلقی آن از یکطرف و حزب اسلامی خالص و اتحاد اسلامی سیاف از طرف دیگر) دیگر جناح غیرپشتون (مشمول بر گروههای دوستم - نادری، حزب وحدت و یک تعداد بقایای پرچم از یکطرف و شورای نظار و جمعیت اسلامی ربانی از طرف دیگر). در جناح پشتون، حزب اسلامی حکمتیار و مؤتلفین خلقی آن کوشیدند تا قبل از دیگران قدرت سیاسی را در کابل تصاحب کنند، ولی با مقاومت‌های جناح غیرپشتون، بخصوص گروههای ملیشه دوستم به عقب رانده شدند و قدرت سیاسی بدینوسیله در کابل بدست جناح غیرپشتون افتاد. حزب اسلامی کوشید که با نقاب جدید ملیگرائی جناح پشتون را متحد سازد، ولی با این هدف موفق نشد زیرا یک تعداد پشتونها با این طرح اصولاً موافق نبودند و از برخورد پشتون و غیرپشتون اجتناب میکردند. از آنرو حزب اسلامی به همکاری پاکستان در صدد تخریب قدرت سیاسی غیرپشتون برآمد و خواست این هدف را از طریق نظامی یعنی راکت اندازی بر شهر کابل برآورده سازد، باز هم موفق نشد. این عمل حزب اسلامی موجب تنفر عمیق مردم گردید و نتایج منفی را بطور عموم برای آن حزب به وجود آورد.

در جناح غیرپشتون، بخصوص گروه مربوط به رشید دوستم - نادری که اخیراً جنبش ملی اسلامی افغانستان را در شهر مزار شریف تاسیس کرده اند و همچنان حزب وحدت که خود را نماینده اقوام مرکزی و ممثل اتحاد شیعه های افغانستان میدانند، بعد از برخورد های خونین با جناح های مقابل و حمایت از موقف قومی زبانی و مذهبی با تقاهم کامل، دو موضوع را در راس همه مسائل قرار دادند: یکی مسئله ملیتها و دیگر مسئله فدرالی.

رشید دوستم در بیانیه افتتاحیه جنبش ملی - اسلامی گفت: «زمان آن رسیده است که ملیتهای ساکن در کشور دارای حقوق مساوی باشند. ما میخواهیم حل مسئله ملی از طریق فدرالی صورت گیرد. جنبش ملی - اسلامی بر ضد هیچ ملیتی نیست، خواست ما ایجاد یک حکومت اسلامی بر اساس عدالت ملی که با انتخاب همگانی بر اساس نفوس تشکیل گردد و تامین صلح میباشد. ما خواهان رعایت اصول اسلامی، حفظ استقلال، تمامیت ارضی، ایجاد اردوی نیرومند ملی، احیای اقتصاد ویران شده و تامین رفاه همگانی و داشتن روابط نیک با کشورهای اسلامی و همسایه و دیگر کشورهای جهان میباشیم...». دوستم بیانیه مختصر خود را چنین ختم کرد: «وظیفه خود میدانم تا در تحکیم پایه های حکومت اسلامی بکوشیم و اطمینان حاصل نمائیم که دول اسلامی حقوق ملیتها را در نظر گرفته و سهم مساوی به تمام ملیت های ساکن در کشور قایل میشود و علیه آنها تکیه دست به آشوبگری میزنند و افکار عظمت طلبانه شانرا در پشت پرده ها میپوشانند و واقعیت وجود ملیتها را انکار میکنند، به مبارزه بی امان بیردازیم. چنانکه گروه آشوبگران اکنون توطئه بزرگی را با پذیرش کمونیستهای افراطی علیه ملیتهای محکوم و فرزندان این ملیتها که در تامین امنیت کابل نقش قاطع دارند، براه انداخته است و با این طریق میخواهد زیر بیرق سبز یکبار دیگر حاکمیت قبیلوی و فاشیستی را حاکم بسازد زیرا بیرق سرخ فاشیسم دیگر رنگ باخته است. از شما میخواهم که چنین توطئه ها را افشا نمائید و با حضور معنوی و مادی خویش صف جنبش ملی - اسلامی را توسعه بخشید. پیروزی ما در وحدت و یکپارچگی ما است.»

علاوتاً در متن مربوط به توضیح اهداف سیاسی جنبش ملی - اسلامی چنین آمده است: «افغانستان کشور کثیرالملت است که مردم آن دارای خصوصیات ملی و مذهبی مخصوص بخود شان میباشد...». بنابراین رشید دوستم با ارائه یک طرح مبنی «بر ایجاد یک کنفدراسیون ایالات خود مختار در افغانستان» چنین استدلال میکند که تنها راه جلوگیری از انارشی در افغانستان ایجاد سیستم فدرالی است. او هوشدار میدهد که: «بعد از این از بکها هرگز حاضر نخواهند بود که تحت تسلط پشتونها زندگی کنند...».

حزب وحدت طرفدار ایران با داعیه رشید دوستم کاملاً همناست. آنها نیز مسئله ملیتها و بنابراین نظام فدرالی را در راس مسائل مهمه خویش قرار داده، نه تنها حکومت سابق را منبع استبداد و فشار بر ملیت ها خاصاً اقوام صفحات مرکزی میدانند، بلکه مثل دوستم در مقابل اقوام پشتون بطور عموم و در مقابل زبان پشتو بخصوص حساسیت نشان میدهند. شورای نظار و حزب جمعیت اسلامی که اکنون در راس حکومت اسلامی قرار دارند و خویشان را ممثل اراده اقوام تاجک کشور میدانند، در مسئله ملیتها تا حدودی از موقف جنبش ملی - اسلامی و حزب وحدت جانبداری میکنند، ولی در مورد سیستم فدرالی تاحال موقف مشخص اختیار نکرده اند. استاد ربانی در ارتباط ملیت ها ضمن بیانیه رسمی خود چنین ابراز داشت: «دولت اسلامی در تشکیل اردو و سائر اورگانهای دولتی حقوق همه ملیت های کشور را بر مبنای حق و عدالت رعایت مینماید» و در جای دیگر علاوه میکند: «در دولت اسلامی همه ملیت ها از حقوق کامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بهره مند بوده، احتکار و انحصار قدرت را مردود می شمارد...». تذکرات استاد ربانی به ارتباط حقوق ملیتها که از طرف دوستم مراعات آن مورد مراقبت و کنترل قرار میگردد، بسیار محتاطانه و گذری بوده و فاقد شدت لحن میباشد.

ادامه دارد